

دکتر محمد محمد/مبین  
ترجمه: محمد حسین ساکت  
قاضی دادگستری خراسان

## گواه‌سنجی: کاربرد و پویش تاریخی و قضایی آن<sup>۱</sup>

اگرچه اصطلاح بینه در حقوق اسلام به هر ابزاری می‌گویند که روشنگر تاریکیها و نهفته‌ها و ندانسته‌هاست و برای اثبات ادعای شاکی و یا خواهان راهگشاست، ولی پس از اقرار، گواهی (شهادت) شاهبرگِ ادله‌ی اثبات دعوا به‌شمار می‌آید. پشتوانه‌ی توانمندِ گواهی، به‌عنوان برگه‌ای کارساز و استوار، آیه‌های قرآنی است. گواه گرفتن دو مرد و یا گاهی دو زن و یک مرد به‌هنگام انجام بسیاری از کارهای حقوقی و مالی (بقره/ ۲۸۲)؛ نگارش وصیت در آستانه‌ی مرگ با حضور دو گواه (مائده/ ۱۰۶) و روشنترین و گمان‌ناپذیرترین برگه بر بی‌گناهی و پاکدامنی حضرت یوسف (ع) با گواه گرفتن دو تن از کسانِ زلیخا (یوسف/ ۲۶) همگی نشانه‌هایی است بر ارزش گواهی و کارایی آن در دادرسی اسلامی. برای همین است که در کتابهای فقهی فصل جداگانه‌ای زیر نام کتاب الشَّهادات یا کتاب القضاء و الشَّهادات داریم<sup>۲</sup> [و نه، برای

۱- پارسی شده‌ی گفتاری است زیر عنوان «الشاهد العدل في القضاء الاسلامی، دراسة تاريخية مع نشر و تحقیق اسجال من عصر سلاطین الممالک» از دکتر محمد محمد/مبین، استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه قاهره که در حوایات اسلامیة، مجلد ۱۸ (۱۹۸۲) چاپ شده‌است. عنوان‌گذاریها و آنچه میان [] آمده‌است از مترجم است.  
۲- خصاف، کتال القاضی، ویراسته‌ی فرحت زیاده، ص ۶۹۴.

نمونه، کتاب الیمین یا کتاب الاقرار]. گواهی، خبر دادن حقی است به سود یکی و به زیان دیگری، خواه حق خدا باشد یا حق بشر. این خبر در آن باید بر پایه‌ی آگاهی و یقین باشد و نه گمان و پندار<sup>۱</sup>.

واژه‌ی شهادت از مشاهده است یعنی با چشم دیدن. پیامبر (ص) فرمود: هرگاه مانند این - خورشید - دیدی گواهی ده وگرنه بگذار و وانه<sup>۲</sup>؛ پس، گواهی باید بر پایه‌ی آگاهی، دیدن و شنیدن مستقیم و روشن و آشکار بار باشد و نه گمان و گمانه و پندار<sup>۳</sup>. برای همین است که یکی از شرطهای لازم برای گواه، حافظه و یادآوری است. در کنار دیدگاههای گوناگون فقیهان، بلوغ، عقل، عدالت و مسلمان بودن از شرطهای لازم دیگر به شماره آمده است<sup>۴</sup>. بازشناسی این شرطها در گواهان به دست قاضی و دادرسی است که در آن شهر زندگی می‌کند. [در اسلام، بهتر است قاضی از میان شهروندان و ساکنان همان شهر برگزیده شود تا مردم آنجا را بهتر و بیشتر بشناسد و از آن میان گواهان را].

همه‌ی مسلمانان شایسته‌اند گواهی دهند، مگر دادگری، پاکی و پارسایی آنان از سوی متهم یا خواننده و یا شخص قاضی به دیده‌ی تردید و انکار نگریسته شود. بزحکاری که به کیفر حد محکوم شده است و یا به دروغگویی [و چاپلوسی] زبانزد است شاینده‌ی گواهی دادن نیست و می‌تواند از سوی متهم یا خواننده و یا شخص دادرس جرح شود<sup>۵</sup> [گویی با این کار، زخمی کاری بر کالبد برکه و دلیل ارائه شده‌ی شاکسی یا خواهان وارد آمده است. مگر نه این است که جرح هم خانواده‌ی جراحی است؟] با جرح گواه و راست آمدن گفته‌ی طرف پرونده (خصم)، دادرس از پذیرش گواهی گواه یاد شده خودداری می‌ورزد و از شنیدن گواهی او فرو می‌ایستد<sup>۶</sup>.

۱- سرخسی، المبسوط، ج ۱۶، ص ۱۱۲؛ ابن منظور، لسان العرب، واژه‌ی شهد.

۲- سرخسی، همان، ص ۱۱۲.

۳- طرابلسی، معین الحکام، ص ۷۸.

۴- سرخسی، همان، ص ۱۱۲؛ طرابلسی، همان، ص ۸۱؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۶، ص ۱۸۰؛ کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، صص ۱۰-۱۱؛ شافعی، الام، ج ۶، باب الشهادة؛ مدونة الامام مالك به روایت امام سحنون، ج ۴، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۵- ماوردی، الاحکام السلطانية، صص ۷۱-۷۲؛ کاسانی، همان، ج ۷، ص ۹؛ خصاف، همان، ص ۵۱.

۶- وکیع، اخبار القضاة، ج ۲، صص ۸، ۱۲ و ۲۸۴.

### پالایش پیدایی و پالایش پنهانی گواهان

گواه‌سنجی، برای پذیرش یا نپذیرفتن گواهی گواهان در قالب جرح و تعدیل به بررسی گرفته شده‌است. اینک، این پرسش برمی‌خیزد که هرگاه متهم یا خواننده نمی‌توانست عادل نبودن یا نداشتن شرطهای لازم گواه شاکسی یا خواهان را برای قضای به اثبات رساند، چه چاره‌ای کارساز بود؟ قاضی، در این میان، از گواه می‌خواست که کسی را به دادگاه آورد تا شایستگی و بایستگی‌اش را تأیید کند. به این کار، پالایش پیدایی و نمادین (التَّزْكِيَةُ الْعَلْنِيَّة) می‌گفتند. قاضی با پالایش پیدایی و نمادین، از درستکاری و راستگویی گواه آشکارا به پرس‌وجو می‌پرداخت، و سرانجام، برابر داده‌های به دست آمده، گواهی گواه را یا می‌پذیرفت و یا ردّ می‌کرد<sup>۱</sup>.

در پالایش پنهانی (التَّزْكِيَةُ السَّرِيَّة)، که شریح حارث کندی (م: ۸۷ق./ ۷۴۳م-) پایه‌گذار آن بود، دادرسی درباره‌ی شایستگی و نشایستگی گواه پنهانی و محرمانه از مردم می‌پرسید. عبداللّه بن شبرمه (م: ۱۴۴ق./ ۷۶۱م-) کسانی را که از او چنین پرسشهایی داشتند «شانه سران» می‌نامید، زیرا سروته بریده سخن می‌گفتند. او در این باره شعری سرود:

سألنا فلم يألوا و عمّ سؤالنا فكم من كريم طحطحته الهداهدا<sup>۲</sup>

### گسترش پالایش پنهانی

هنگامی که برای دومین بار غوث بن سلیمان سرگرم دادرسی مصر بود (۱۴۰ - ۱۴۴ق./ ۷۵۷-۷۶۱م-)، گواهی دروغ رواج یافته بود. او ناگزیر شد پنهانی درباره‌ی گواهان بپرسد. پس از شنیدن گواهی و دادرسی و بسته‌شدن پرونده، دیگر از آن‌کس

۱- Tyan, E., Hestoire de l'organisation judiciaire en pays d'Islam, P. 355.

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶، صص ۲۵۰ - ۲۵۱. هداهد جمع مُدْمِد یعنی شانه‌سر.

به عنوان گواه بهره نمی‌گرفت و مانند يك فرد عادی، دنبال كار خود می‌رفت<sup>۱</sup>. مفضل بن فضاله - که میان سالهای ۱۶۸-۱۶۹ق. / ۷۸۴-۷۸۵م. و ۱۷۴-۱۷۷ق. / ۷۹۰-۷۹۳م. دوبار در مصر به دادرسی پرداخت - از همین روش پیروی کرد<sup>۲</sup>، ولی يك دگرگونی در آن پدید آورد و آن این بود که تنها برای يك پرونده درباره‌ی شایستگی و نشایستگی گواه به جستجو و بررسی دست نمی‌یازید، بلکه در پرونده‌های دیگر نیز از گواهی گواهان پالوده (مُزَكُونٌ و مُعَدَّلُون) بهره می‌گرفت. مفضل بن فضاله، در دومین باری که به دادرسی مصر گماشته شد (۱۷۴-۱۷۷ق. / ۷۹۰-۷۹۳م.)، جستجو و تحقیق پیرامون گواهان را به دبیر خویش فلیح بن سلیمان رعینی - نامور به قیمری - سپرد. این وظیفه، چندی بعد به نام صاحب المسائل شناخته شد. مفضل نخستین کسی بود که در مصر سازمان صاحب مسائل را پایه گذاشت. دارنده‌ی این شغل همچنین به بازجویی‌های نخستین، که پرونده‌ها نیاز داشتند، می‌پرداخت. از آن میان، پرسش درباره‌ی گواهان که نام تعدیل به خود گرفت از کارهای صاحب مسائل بود<sup>۳</sup>.

### پایه‌گذاری سازمان صاحب المسائل

دیدیم که جستجو و پرسش درباره‌ی گواهان به پایه‌گذاری سازمان صاحب المسائل انجامید. پس از چند سال، وظیفه‌ی صاحب المسائل به چهره‌ی وظیفه‌ای معین و مشخص درآمد. ابراهیم بن جراح، که از ۲۰۵-۲۱۱ق. / ۸۲۰-۸۲۶م. در مصر دادرسی می‌گرد، در کنار منشی و دبیر خود يك صاحب المسائل نیز درخواست کرد. با قاضی عیسی منکدر (۲۱۲-۲۱۴ق. / ۸۲۷-۸۲۹م.) دو صاحب المسائل کار می‌کرد<sup>۴</sup>. نام آن دو صاحب المسائل سعید بن تلید و عبدالله بن عبدالحکم بود<sup>۵</sup>.

۱- کندی، کتاب الولاة و کتاب القضاة ویراسته‌ی رفن گست، ص ۳۶۱.

۲- کندی، همان، صص ۳۷۷ - ۳۷۸؛ ابن عبدالحکم، فتوح مصر و اخبارها، ص ۲۴۴.

۳- کندی، همان، ص ۲۸۵.

۴- کندی، کتاب الولاة و القضاة، ص ۴۳۶.

۵- کندی، همان، ص ۴۳۶.

### پرداخت پول و پاداش برای نامزدی گواه رسمی

گاهی صاحب مسائل به گردآوری درآمد‌هایی غیرقانونی و نامشروع دست می‌یازید، زیرا او بود که نام نامزدهای گواهی رسمی را پیش قاضی می‌برد. نامزدها هم برای این کار به صاحب مسائل پول و پاداش می‌پرداختند. از گزارش کندی پیداست که معاویه‌ی اسوانی هزار دینار به اسحاق، پس ابراهیم جراح پاداش داد تا پدرش قاضی جراح او را به سمت صاحب مسائل بگمارد<sup>۱</sup>. گواهان رسمی نیز به نوبه‌ی خود به صاحب مسائل دهن شیرینی و پاداش می‌دادند. قاضی نیز از این خوان یغما بی‌بهره نمی‌ماند. محمد بن بدر صیرفی هزار دینار به قاضی عبدالله بن احمد بن زبیر پرداخت تا او را به عنوان گواه برگزیند<sup>۲</sup>.

### پرسش پیوسته‌ی صاحب‌المسائل

گفتنی است که انجام پرس و جوا و بررسیها درباره‌ی شایستگی یا نشایستگی گواه با خود قاضی بود و این شخص قاضی بود که نامزد گواهی را می‌پذیرفت یا نمی‌پذیرفت<sup>۳</sup>. صاحب‌المسائل تنها زمینه چینی می‌کرد و به قاضی آگاهی می‌داد. قاضی عیسای مُنکدر از صاحب‌المسائل درباره‌ی گواهان می‌پرسید، ولی خود شبانه ناشناس راه می‌افتاد و سر و رویش را می‌پوشاند و در خیابانها گام می‌زد و درباره‌ی گواهان می‌پرسید<sup>۴</sup>. کم‌کم، کار صاحب‌المسائل بالا گرفت و نه تنها درباره‌ی گواهانی معین، بلکه به دستور قاضی هر شش ماه پیرامون گواهان به بررسی و تحقیق دست می‌زد<sup>۵</sup> [شاید درست همین کاری که هسته‌ی گزینش و حراست در ادارها و نهادهای امروز ایران انجام می‌دهند].

۱- همان، شاید این نخستین پرداخت برای به دست آوردن آن شغل بوده‌است.

۲- پیوست کتاب الولاية و اقصاء، ص ۵۵۹.

3- Tyan, op.cit., PP. 356 - 357.

۴- کندی، همان، ص ۴۲۷.

۵- همان، ص ۴۲۲.

گاهی پیش می‌آمد که قاضی مصلحت خویش را در برکناری برخی از گواهان گذشته و برکناری گواهان تازه و هوادار خویش می‌دید. قاضی عمری، که از ۱۸۵ ق. / ۸۰۱ م. تا ۱۹۴ ق. / ۸۰۹ م. از سوی هارون الرشید در مصر دادرسی می‌کرد، تنی چند از گواهان رسمی را از حوزه‌ی قضایی خویش برکنار ساخت و سی تن دیگر از نزدیکانش را به‌جای آنان گماشت<sup>۱</sup>. گاهی هم همگی گواهان از کار برکنار می‌شدند. در آغاز سده‌ی پنجم هجری، ابن ابی العوام قاضی در یک روز چهارصد تن از گواهان را برکنار ساخت<sup>۲</sup>. قاضی عبدالعزیز بن محمد نعمان (کشته شده در ۳۹۸ ق. / ۱۰۰۷ م.)، قاضی مصر نخستین کسی بود که رأی به‌جلوگیری از گواهی همه‌ی گواهان رسمی داد که عمویش حسین بن علی (عزل شده در ۳۹۴ ق. / ۱۰۰۳ م.) بیشتر گواهی آنان را پذیرفته بود. او تنها شرف بن محمد قاری را پذیرفت<sup>۳</sup>.

### تعیین گواهان رسمی

اگرچه عدالت خوی و منشی است که برای پذیرش گواهی ضروری و یا یاست، ولی نه از آن‌رو که از صفت‌های لازم برای گواه به‌شمار آمده‌است، بلکه به این خاطر که کاری قضایی است، گروهی از گواهان به‌عدالت و بی‌ژگی یافته‌اند. در متون گذشته اینان را شُهود معدّل؛ عدل یا مُعدّل می‌نامیده‌اند. به‌گفته‌ی ابن‌خلدون، عدالت و وظیفه‌ای دینی و پیرو دادرسی است که یکی از کارهایش گواهی دادن میان مردم با اجازه‌ی قاضی به‌هنگام گواهی خواستن است و نیز نگارش در اسناد و مدارک تا آن که حقوق و داریها و بدهکاریها و دیگر داد و ستدهای مردم نگاهداری شود<sup>۴</sup>.

در واقع، از سال ۱۷۴ ق. / ۷۹۰ تعیین گواهان رسمی آغاز شد. درآغاز، شمار آنان

۱- همان.

۲- بیوست کتاب الولاية، ص ۶۱۲.

۳- ابن حجر، رفع الاصر عن قضاة مصر، ص ۳۵۹.

۴- ابن‌خلدون، المقدمة، ص ۲۲۴؛ ماوردی، الاحکام السلطانية، ص ۶۶.

از ده تن نمی‌گذشت. قاضی عمری نزدیک به صد گواه داشت. او نخستین کسی بود که نام آنان را در یک دفتر نگاشت. شمار گواهان رسمی قاهره در سالهای آغازین سده‌ی پنجم هجری/یازدهم میلادی نزدیک به ۱۵۰۰ تن می‌رسید.<sup>۱</sup>

### گواهان از چه لایه‌ای بودند؟

دادرسان، گواهان رسمی را از لایه‌ی متوسط جامعه یعنی فقیهان، حدیثدانان، خطیبان مسجد، فتواهدندگان و قاریان قرآن برمی‌گزیدند. با این همه، برخی از آنان به کارهای دیگری مانند بازرگانی و سوداگری هم سرگرم بودند.<sup>۲</sup>

اهمیت کار گواهان رسمی از لابلای فرمان‌نامه‌های قضات و سفارشها و گزارشهایی که از سوی خلیفگان، استانداران و دادرسان صادر شده‌است به خوبی نمایان است.<sup>۳</sup> در فرمان قضایی یکی از دادرسان به سرزمین اسکندریه به قلم قاضی فاضل، گزینش دقیق و باریک‌بینانه‌ی گواهان پارسا و درستکار و خوشنام که با گواهی بحق و درست و قاطع خویش بتوانند حقوق مردم را نگاه دارند، سفارش شده‌است.<sup>۴</sup>

### گستره‌ی کار گواهان رسمی

گواهان رسمی تنها به گواهی دادن در پرونده‌ها و دعاوی کوتاه نمی‌آمدند، بلکه زیر دادنامه‌ها و آرای خود قضات را هم گواهی می‌کردند. سلیم بن عثر (۴۰-۶۰ق.) / ۶۶۰-۶۷۹م.) نخستین قاضی بود که در پرونده‌ی تقسیم ترکه، دادنامه‌ی خود را به امضای گواهان - سران ارتش - رساند.<sup>۵</sup> محمد بن مسروق (۱۷۷ - ۱۸۴ق.) / ۷۹۳ -

۱- بیوست کتاب الولاية، ص ۶۱۲.

۲- عطیه مشرفة، القضاء فی الاسلام، ص ۱۷۶.

۳- فلقشندی، صبح الاعشی، ج ۱۰، ص ۳۵۵؛ ج ۱۴، ص ۳۴۱؛ ج ۱۱، ص ۱۹۲.

4- Lapidus, I., Muslim cities in the Later Middle Ages, P. 137.

۵- کندی، ص ۲۱۰؛ ابن حجر، رفع الاصر، ص ۲۵۴. بیوست کتاب الولاية و القضاء، ص ۵۱۶.

۸۰۰ م.) نخستین قاضی مصر بود که در نشستهای دادرسی گواهان را نشانند. از همین دوران است که حضور گواهان رسمی در جلسه‌های دادگاه دیده می‌شود. یکی از قضات به نام محمد بن عبده بن حرب، قاضی طولونیان که دوبار به دادرسی مصر گمارده شد، دستور به زندانی شدن یکی از گواهانی گواهی داد که در یکی از نشستهای دادرسی در مسجد جامع حضور نیافته بود.<sup>۱</sup> قاضی عبدالله بن ابو ثوبان، که همراه معزالدین الله از مغرب به مصر آمد تا به مظالم رسیدگی کند، به گواهانش دستور می‌داد تا در دفتر و اسناد او بنویسند «قاضی مصر و اسکندریه». بدین گونه، در دادگاه گواهانی بودند که آرای و نظرهای قضایی او را گواهی می‌کردند.<sup>۲</sup>

صلاحیتهای گواهان رسمی زمینه‌های گوناگون قضایی دیگر را هم فراگرفت. سرپرستی داراییهای یتیمان و غایبانی که زیر نظر قاضی بودند بر دوش گواهان رسمی افتاد.<sup>۳</sup>

در پایان سده‌ی چهارم هجری / دهم میلادی، قاضی حسین بن علی بن نعمان حیون (۳۸۹-۳۹۴ ق. / ۹۹۸-۱۰۰۳ م.) جاهایی را در کوی قنادیل تعیین کرد تا سپرده‌های یتیمان و غائبان گردآوری شود. پنج تن از گواهان به گردآوری و هزینه کردن آن سپرده‌ها سرگرم بودند. این قاضی نخستین کسی بود که چنین جایگاهی پرداخت و اداره‌ی آن را بر دوش گواهان رسمی انداخت.<sup>۴</sup>

از دگرگونیهای دیگر در صلاحیتهای گواهان رسمی این بود که یکی از آنان به نمایندگی و جانشینی قاضی در یکی از نشستهای دادرسی به دادرسی پرداخت. هنگامی که دربان قاضی عبدالله زُبر به آگاهی او رساند که انبوه مراجعان پشت در

۱- پیوست کتاب الولاة و القضاة، ص ۵۱۶.

۲- ابن حجر، رفع الاصر، ص ۲۹۶؛ پیوست کتاب الولاة و القضاة، ص ۵۸۷.

۳- همان.

۴- پیوست کتاب الولاة، صص ۵۹۵-۵۹۷.



دادگاه ایستاده‌اند. قاضی به محمد بن بدر - گواه رسمی خود - گفت: «ای ابوبکر برخیز و از سوی من به پرونده‌های مردم رسیدگی کن!»<sup>۱</sup>

در گزارشی از يك متن کهن دیده می‌شود که برخی از گواهان به جای قاضی حکم می‌داده‌اند.<sup>۲</sup> همین‌گونه، یکی از دادرسان، صلاحیتهای خود را میان دو گواه رسمی بخش کرده‌است.<sup>۳</sup>

به کوتاهی می‌توان وظیفه‌های گواهان رسمی (شهود عدول) را چنین نگاشت:

۱. گواهی در جلسه‌ی دادرسی. تنها اینان می‌توانستند در نشستهای دادرسی و در پرونده‌ها گواهی دهند. بر شاکي یا خواهان بود تا آن دسته از گواهانی را که قاضی آنان را می‌شناخت<sup>۴</sup> به دادگاه بیاورد، زیرا قاضی به گواه پالوده (مُزکی) حکم می‌داد.<sup>۵</sup>

۲. گواهی بر احکام و دادنامه‌ی قضات. قاضی حکمی که صادر می‌کرد، دست‌کم، به گواهی دو گواه رسمی می‌رساند. گواه به خط خود زیر دادنامه را می‌نوشت و امضاء می‌کرد. بدین‌گونه، گواهان رسمی پیوسته در نشست دادرسی همراه قاضی بودند.<sup>۶</sup>

۳. گواهی بر گواهی تا پیش قاضی پذیرفته آید.

۴. نگارش و گواهی بر چکها و اوراق بهادار، برگها و قراردادهای خرید و فروش، وقفنامه‌ها و ...<sup>۷</sup> قراردادهای بی‌گواهی گواهان بسته نمی‌شد.<sup>۸</sup> امضای قاضی در زیر حکم یا نوشتن مدرک یا سندی که به خط او بود جز با گواهی دست‌کم دو گواه رسمی

۱- همان، ص ۵۴۰.

۲- همان، ص ۵۷۱.

۳- همان، ص ۵۷۲.

۴- عطیة مشرفه، القضاء فی الاسلام، ص ۱۷۶.

۵- محمود بن محمد بن عرنوس، تاریخ القضاء فی الاسلام، ص ۱۲۲.

۶- پیوست کتاب الولاية، ص ۵۹۰؛ رفع الاصر، ص ۴۰۹؛ مختصر المزنی، حاشیه‌ی الام، ج ۵، ص ۲۲۴.

۷- برای نمونه‌هایی از این دست بنگرید به محمد محمدمین، فهرست الوثائق القاهرة، صص ۳۴۳-۳۴۶، ۲۶۲-۳۸۰، ۳۹۳-۳۹۸، ۴۰۲-۴۰۵، ۴۱۶-۴۱۷، ۴۵۳-۴۵۶، ۴۷۶-۴۷۹، ۴۹۴-۴۹۶.

۸- مقریزی، سلوک، ج ۳، صص ۴۰-۴۱؛ ابن ایاس، بدائع الزهور، ج ۵، ص ۳۵۷؛ مختصر المزنی، ج ۲،

ارزش حکم پیدا نمی‌کرد و این، برابر آنچه بود که در قرآن آمده است<sup>۱</sup> چه بسا زیر وقفنامه‌ها با امضای گواهان رسمی دیده می‌شد. نودودو گواه رسمی زیر وقفنامه‌ی «سرای بیسری» از امیر بدرالدین شمس‌ی صالحی نجمی را گواهی کردند<sup>۲</sup>.

۵. گواهی بر قراردادهای و پیمان‌نامه‌های سیاسی.

۶. ارزیابی کالاها و اموال غیرمنقول. در متون و اسناد نام این‌گونه گواهان را گواهان بهاگذار (شهود القیمة)<sup>۳</sup> نوشته‌اند. در یکی از اسناد سده‌های میانه آمده است که «کسی که خط او در زیر آمده است از گواهان بهاگذار و کارشناسانی است که به ارزش زمینها و مزد آنها و اموال غیرمنقول و ارزش آنها و ساختمانها و عیبهای آنها آشناست»<sup>۴</sup>.

۷. گواهان راه (شهود السبیل) که گواهان کجاوه (شهود المحمل) هم خوانده می‌شدند می‌بایست در رکاب شاهزادگان و قاضیان راهی شوند. در روزگار مملوکان از دفتر وزارت برای آنان فرمانهایی صادر می‌شد<sup>۵</sup>.

کار گواهان رسمی تا آنجا بالا گرفت که نقش برجسته‌ای در دستگاه دادگستری بازی کرد. بسیاری از دادرسان در آغاز زندگی خویش گواهان رسمی بودند و پس از برکناری از دادرسی به گواهی رو می‌آوردند<sup>۶</sup>. در گماشتن قضات به دادرسی، گاهی گواهان رسمی نزد شاهزاده و امیر میانجیگری می‌کردند<sup>۷</sup>. در توطئه‌ها و کودتاها در میان شاهزادگان مملوک مصر، گواهان نقشهایی سیاسی برعهده داشتند<sup>۸</sup>. گواهان

۱- بقره/ ۲۸۲: نویری، نهاية الارب، ج ۹، ص ۱۴۷.

۲- مقریزی، المواعظ والاعتبار، ج ۲، ص ۲۶۹: محمد محمدمین، الاوقاف والحياة الاجتماعية، ص ۸۵.

۳- ابن صیرفی، نزهة النفوس، ج ۳، صص ۲۵۸، ۴۳۲: قلقشندی، صیغ الاعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۷.

۴- بنگرید، برای نمونه، به محمد محمدمین، فهرست وثائق القاهرة، صص ۴۷۷ - ۳۹۵.

۵- قلقشندی، صیغ الاعشی، ج ۱۱، ص ۴۳۳: حسن الباشا، الفنون الاسلامية والوظائف، ج ۲، ص ۶۲۱.

۶- از آن میان، محمد بن یحیی اسوانی - ابدالذکر - که پس از برکنار شدن از دادرسی به سال ۳۱۲ق. / ۹۲۴م. به گواهی رو آورد. بیوست کتاب الولاة، ص ۵۲۳.

۷- بیوست کتاب الولاة، صص ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۶، ۵۸۳.

۸- مقریزی، سلوک، ج ۲، ص ۲۷۳.

رسمی با نگرش به این نقشها بود که از برجستگان و سرشناسان شهرها به شمار می‌آمدند. یکی از شاعران دربارهی آنان گفته‌است:

هُمُ السَّلَاطِينِ إِلَّا أَنْ حَكَمَهُمْ عَلَى السَّجَلَاتِ وَالْأَمْلَاقِ وَالذُّورِ

آنان پادشاهانند اما فرمانهایشان بر اسناد و دفترها و زمینها و خانه‌ها جاری است.<sup>۱</sup>

### سرپرست گواهان رسمی

پیداست که برای دفاع از منافع این رسته، سرپرست‌گواهان رسمی به‌نام سَرُ گواهان (رئیس الشهود) یا پیش‌گواهان (مقدم الشهود) یا سرشناس گواهان (وجه الشهود)<sup>۲</sup> یا بزرگ و سرکرده‌ی آنان<sup>۳</sup> به درخواستها و نیازهایشان پاسخ می‌داد. گواهان رسمی در هر حوزه قضایی معین زیر نظر قاضی آن حوزه انجام وظیفه می‌کردند.<sup>۴</sup>

### جایگاه گواهان رسمی

گواهان رسمی در دگه‌ها، مغازه‌ها یا کانونهایی می‌نشستند تا مردم بتوانند به‌هنگام انجام دادوستدهای شرعی خود به آنان مراجعه‌کنند. در روزگار مملوکان مصر، نامی‌ترین این جاها در کشور مصر در آستانه‌ی دروازه‌ی زویله<sup>۵</sup>، آستانه‌ی زندان حبه، دروازه‌ی قنطره<sup>۶</sup>، مسجد صالح<sup>۷</sup> و... بود.

۱- سبکی، معید النعم و مبیذ النقم، ص ۶۳؛ P. 264. Lapidus, op.cit.

۲- کندی، همان، ص ۳۹۶؛ پیوست کتاب الولاة، صص ۵۶۸، ۵۷۵، ۵۸۹.

۳- پیوست کتاب الولاة، ص ۵۸۸؛ ابن حجر، رفع الاصر، بخش ۲، ص ۲۹۷.

۴- سعید عاشور، المجتمع المصري في عصر سلاطين المماليك، ص ۱۵۸.

۵- مقریزی، سلوک، ج ۲، ص ۴۰۱؛ سخاوی، الضوء اللامع، ج ۷، ص ۲؛ سبکی، معید النعم، ص ۶۳.

عرنوس، تاریخ القضاء، ص ۱۲۴.

۶- ابن ایاس، همان، ج ۳، ص ۴۴۳.

۷- بقاعی، عنوان الزمان، ج ۴ (دست‌نوشته)، زندگینامه‌ی محمد بن محمد بن ابی الحسن روق سگندری

شافعی مرده به سال ۸۴۴ق./۱۴۴۰م.

## دستمزد گواهان رسمی

کسانی که با گواهان رسمی کار داشتند، چه برای نگارش اسناد و مدارک و چه برای گواهی، می‌بایست به آنان دستمزد بپردازند که بیشتر در حدود  $\frac{۴}{۵}$  یا  $\frac{۲}{۵}$  بهای قرارداد بود. سبکی دریافت دستمزد از سوی گواهان را نکوهیده و ناپسند می‌دانست.<sup>۱</sup>

### گواهان در کجای دادگاه می‌نشستند؟

گواهان رسمی در چپ و راست قاضی، برابر درجه و پیشین بودن پالایش (تعدیل) خود می‌نشستند. اگر گواهی جوان بود ولی پالایش او بر گواه پیر پیشین بود، بالاتر می‌نشست. همین‌گونه بود در مراسم و رکاب و همراه قاضی.<sup>۲</sup> قضات نه تنها نام گواه رسمی (شاهد عدل) را در دفتر می‌نگاشتند بلکه مدرکی و سندی برای اثبات عدالت و شایستگی گواه رسمی صادر می‌کردند. در سده‌ی هشتم هجری/۱۴ م. نویری از رسمی که میان مردم در نگارش سند شایستگی گواه رایج بود و قاضی حکم به عدالت او می‌داد سخن می‌گوید.<sup>۳</sup>

قلقشندی در سالهای آغازین سده‌ی نهم هجری قمری/۱۵ م. یادآور می‌شود که عادت بر این بود که هرگاه نزد دانشمندان و سران دادخواست یا شکایتی داده می‌شد<sup>۴</sup> و عدالت آنان بر قضات ثابت می‌شد، آن را می‌نگاشتند و قاضی به عدالت او در نزد خویش حکم می‌داد و گواهی عدالت او را صادر می‌کرد. این گواهی در یک برگ بزرگ به شکل طومار و با شیوه‌ی رقاع و خطهای پشت سر هم و با فاصله‌ی هر دو خط به اندازه‌ی انگشتان، نگاشته می‌آمد.<sup>۵</sup>

۱- سبکی، همان، ص ۶۴؛ مقریزی، سلوک ج ۳، صص ۱۷ و ۴۰۱.  
 ۲- ابن حجر، رفع الاصر، بخش ۲، ص ۴۰۹؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۲، ص ۴۸۳؛ پیوست کتاب الولاة، ص ۵۹۰.  
 ۳- نویری، نهاية الارب، ج ۹، صص ۱۴۶-۱۴۷.  
 ۴- بنگرید به سطر شماره‌ی ۷ سند شماره ۷۹۱ اوقاف که در پایان این گفتار می‌آید؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۱۴، ص ۳۴۷.  
 ۵- همان، ص ۳۴۶.

همچنین قلقشنندی متن گواهی عدالتی را که برای پسرش محمد (م: ۸۷۶ق./ ۱۴۷۱م.) نوشته است آورده است و در نزد شیخ احمد بن عبدالرحیم عراقی (م: ۸۲۶ق./ ۱۴۲۳م.) عدالتش را اثبات کرده است. این کار در ۲۸ رجب ۸۱۳ق./ ۱۴۱۰م. روی داده است.<sup>۱</sup> در متن آن، قاضی حکم به عدالت و پذیرش گواهی او به گونه‌ای درست و کامل داده است و او را میان مردم به عنوان گواه رسمی و انجام کارهای شایسته گمارده است.<sup>۲</sup>

### متنی کهن از يك گواهی شایستگی برای گواهی دادن گواه رسمی

آنچه در زیر می‌آید متن تازی سندی است که به شایستگی گواهی يك گواه رسمی پیوند می‌گیرد و در دفترخانه‌ی وزارت اوقاف در قاهره نگاهداری می‌شود. این سند گویا از کتابخانه‌ی يك مدرسه یا مسجد و یا خانقاه به دفترخانه‌ی اوقاف رسیده است و از آن رو که تنها دستنوشته در جهان است و نموداری است از اسناد سده‌های میانه اهمیت بسزا دارد. سوکمندانه، آغاز این سند و چندی از خطهای میانی آن افتادگی دارد. اینک، ویژگیهای سند و، سپس، متن تازی آن با ترجمه‌ی پانوشتهای آن می‌یابد:

#### ۱. فهرست نمودی:

شماره‌ی سند: ۷۹۱ نوین

جای سند: گنجینه (دفترخانه)ی وزارت اوقاف قاهره

۱- قلقشنندی، همان، ج ۱۴، صص ۳۴۶ - ۳۴۹. سخاری می‌گوید که عراقی از ۷۹۵ - ۸۱۵ ق. در سمت دادرسی نبوده است «عدالت غیرشافعی را به بالایش ده تن برای بررسی و بازپرسی می‌نگاشت». الضوء اللامع، ج ۱، ص ۸۳۳۹

۲- قلقشنندی، همان، ج ۱۴، ص ۳۴۹.

در متنی که قلقشنندی برای پسرش نگاشته است، صفتها و خوی و منشهای فراوانی آورده است که این خود نشان دهنده‌ی اهمیت گواهی رسمی در يك سند تاریخی است و سیمای روشنی از اسناد و گواهیهای شایستگی گواهی گواهان را ترسیم می‌کند که به نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم هجری/ پانزدهم میلادی پیوند می‌گیرد.

ماده‌ی نگارش: برگ کاغذ

شکل سند: پوشه

شماره‌ی سطرها: ۷

اندازه‌ی سند: ۲۳۶ × ۲۷/۵ سانتی‌متر

وضع سند: بخشی از آغاز ندارد و حاشیه‌ی چپ آن پارگی دارد و نشانه‌ی رطوبت در آن پیداست.

## ۲. فهرست موضوعی

موضوع سند: گواهی ثبوت عدالت

تاریخ: ۸۶۰ ق. / ۱۴۵۶ م.

چکیده‌ی سند: (الف) درخواستی داده‌شده به ابوسعید سعد عبّسی دیرّی حنفی، رسیدگی‌کننده به احکام شرعی.

(ب) داده‌شده از سوی: محمد بن احمد بن علی حُسام حنفی

(ج) سپردن موضوع به قاضی محمد بن عبدالرحیم طرابلسی حنفی برای

رسیدگی در آن

(د) رأی به ثبوت عدالت پیشنهاد شده.

## متن گواهی و سندی که عدالت گواه را نشان می‌دهد\*

۱-.....

۲- واکنافه و استقام علی الحقّ ظاهرة و صلحت.....

۳- سالک العفاف و الدیانة متلبسا بملابس الأمانة و الصیانة.....

۴- مسلک المتقین و اقتبس أنوار المتفقهین فی الدین و لاحت علیه.....

- ۵- العدالة و ظهرت و ذاعت محامده و اشهرت و قامت البينة بأق.....
- ۶- بتقليدها و أنه كفؤ لتناول تقليدها و وضع ذلك من أمره.....
- ۷- وشوهدت شرائط العدالة فيه و ما الخبر كالعيان رفع قصة لسـ [بيدنا]
- ۸- و مولانا العبد الفقير الى الله تعالى الشيخ الامام العالم العامل العلامة الحبر
- البحـ [ر]

- ۹- الفهامة الحافظ الرحلة المحقق الحجة المجتهد الأمة سعدالدين شيخ الاسلام
- ۱۰- أوحـد المجتهدين الأعلام ملك العلماء كنز النحاه و الأدباء امام الفصحاء و
- البلغاء

- ۱۱- لسان المتكلمين حجة الناظرين رحلة الطالبين محى سنة سيد المرسلين القائم
- ۱۲- بأعباء أمور الدين مالك أزمة الفتيا قاضى المسلمين خالصة أمير المؤمنين أبو
- السعد

- ۱۳- سعد العيسى الديرى الحنفى<sup>۱</sup> الناظر فى الاحكام الشرعية بالديار المصرية
- ۱۴- وسائر الممالك الشريفة الاسلامية أدام الله أيامه الزاهرة و أفاض عليه
- ۱۵- سوايغ نعمه الوافرة و جمع له بين خيرى الدنيا و الآخرة و أحسن اليه و
- أجر [ى]

- ۱۶- الخيرات على يديه مضمونها بعد البسمة الشريفة و الصلاة على رسول الله
- صلى الله عليه و سلم

۱- سعد بن محمد بن عبدالله بن سعد، قاضى سعد الدين، مقدسى حنفى، ساكن قاهره كه به اين دبرى معروف است. دير نام جايى است در كوهستان نابلس يا كوى مرداويان در بيت المقدس. او دادرسى حنفيان مصر را در سال ۸۴۲ق./ ۱۴۳۸م. برعهده داشت و تا چند ماه پيش از مرگش به سال ۸۶۷ق./ ۱۴۶۳م. در آن سمت بود. مقرريزى، سلوك، ج ۴، ص ۱۰۶۹؛ سخاوى، الضوء الأملع، ج ۳، ص ۲۴۹ و پس از آن زندگينامه‌ى ۹۳۹؛ پانوشـت رفع الاصر، ص ۱۲۷ و پس از آن.

- ۱۷- المملوك<sup>۱</sup> محمد بن احمد بن علی الحسام الحنفی<sup>۲</sup> یقبَل الارض<sup>۳</sup> بین یدی سیدنا و مولانا قاضی القضاة
- ۱۸- شیخ الاسلام الحنفی أمتع الله بوجوده الانام نهی أن المملوك من حملة كتاب الله العزيز
- ۱۹- و طلبه العلم الشريف و سؤاله من الصدقات القيمة اذن كريم لاحد كريم النواب بسماع بينة المملوك
- ۲۰- و ثبوت عدالته و الاذن بتحمل الشهادة و أدائها على الوجه الشرعى أسوة أمثاله
- ۲۱- صدقة عليه و احسانا اليه و اغتنام أجره و دعائة أنهى<sup>۴</sup> ذلك ان شاء الله تعالى الحمد لله وحده
- ۲۲- و صلواته على سيدنا محمد وآله و صحبه و سلامه و حسبنا الله و نعم الوكيل<sup>۵</sup> فشمها الخط الخط<sup>۶</sup> الكريم
- ۲۳- ما مثاله القاضى معين الدين أعزه الله تعالى ينظر فى ذلك على الوجه الشرعى<sup>۷</sup> فتلقى سيدنا
- ۲۴- العبد الفقير الى الله تعالى الشيخ معين الدين شرف العلماء أوحد الفضلاء مفتى المسلمين أبو الخير محمد

۱- واژگان مملوك و ممالیک به معنای اصطلاح تاریخی خود که خاندان و دودمان مصر است نیست، بلکه به معنای «بنده» یا «ابن بنده» است که نشانه‌ی فروتنی و خواهش است که به قاضی القضاة خطاب می‌کردند. حسن الباشا، الألقاب الإسلامية، ص ۵۰۷.

۲- به زندگینامه‌ی او در منابع موجود دسترسی پیدا نکردم.

۳- یقبَل الارض یا یقبَلون الارض، یعنی خاکبوس یا خاکبوسان، جمله‌ای است که نویسندگان اسناد و فرمان‌نامه‌ها در سده‌های میانه به‌کار می‌بردند آنهم در درخواست‌نامه‌ها. این جمله به چهره‌ی مفرد، تنثیه یا جمع - برابر وضع و حال - به‌کار می‌رفته‌است. بنگرید به محمد محمدمین، فهرست وثائق القاهرة، ص ۴۸۴.

۴- «انهی» و «بنهون» واژگانی بودند که معمولاً در درخواستها و خواهشها به‌کار می‌بردند.

۵- حسبلة: نیایش پایانی درخواست‌نامه که در پایان اسناد سده‌های میانه می‌آمد قلقشندی، همان، ج ۶، صص ۲۶۹ - ۲۷۰.

۶- این خط در اصل دوبار آمده‌است.

۷- این متن نشانگر آن است که قاضی القضاة حنفی، درخواست یا خواسته را به‌کلی از جانشینان دادرسی برای رسیدگی به شیوه‌ی شرعی می‌داده‌است. رسم چنان بود که درخواست یا دادخواست را به قاضی القضاة می‌دادند و او آن را برای ارجاع به یکی از جانشینان یا همکارانش در همان مذهب امضاء می‌کرد و در حاشیه‌ی راست آن، همان عبارت بالا را می‌نگاشت. بنگرید به سطرهای ۲۳ و ۲۴.



- ۲۵- ابن سیدنا العبد الفقیر الی اللّٰه تعالیٰ الشیخ الامام العالم تاج‌الدین شرف العلماء أوحد
- ۲۶- الفضلاء مفتی المسلمین أبو الیسر عبدالرحیم الطرابلسی الحنفی<sup>۱</sup> خلیفة الحکم العزیز بالدیار المصریة
- ۲۷- أیداللّٰه تعالیٰ احکامه و أحسن الیه ذلك بالسمع و الطاعة و أشهد علی نفسه الکریمة من محضر
- ۲۸- مجلس حکمه و قضائه و هو نافذ القضاء و الحکم ماضیها و ذلك فی الیوم المبارک
- ۲۹-..... ۲
- ۳۰- سنة ستین و ثمانمائة أنه ثبت عنده<sup>۲</sup> و صحّ لديه أیداللّٰه تعالیٰ احکامه و أحسن الیه علی
- ۳۱- الاوضاع الشرعیة و القوانین المرعیة<sup>۳</sup> بالبینة المرعیة الّتی قامت لديه أحسن اللّٰه
- ۳۲- تعالیٰ و قبلها القبول الشرعی السائغ فی مثله الفقیر الی اللّٰه تعالیٰ
- ۳۳- المراضی العدل الرّضی شمس‌الدین زین المخلصین تاج المشتغلین صدر المدرّسین قدوة
- ۳۴- الطالبین أبی عبداللّٰه محمد بن الفقیر الی اللّٰه تعالیٰ المراضی شهاب‌الدین أحمد بن المرحوم علاء‌الدین
- 
- ۱- ابن شخص، محمد بن عبدالرحیم بن محمد بن احمد بن ابی بکر ابن صدیق، المعین ابوالخیر طرابلسی حنفی از مردم قاهره است که در ۸۷۳ق. / ۱۴۶۸م. مرده‌است. سخاوی، الضوء اللامع، ج ۸، ص ۵۲، زندگی‌نامه‌ی ۶۰.
- ۲- جای سفید در متن، جای سطر، است که برای نگارش تاریخ روز و ماه به دست قاضی تأییدکننده تهی گذاشته شده‌است. بنگرید به آنچه در سطر ۵۲ می‌آید.
- ۳- ثبوت، در واژه، به دست آمدن چیزی و عملی شدن آن از رهگذر شناخت و آشنایی درست و بجای آن است. از دید حنفیان، ثبوت حکم به شایستگی و درستی گواه و پذیرش آن است. به سخن دیگر ثبوت، مانند رأیی است که حجیت قضیه‌ای را پیدا کرده‌است که مورد دادرسی قرار گرفته‌است و نتوان آن رأی را کسست. هنگامی که شایستگی گواه برای گواهی دادن یک قاضی آشکار و نمودار شد دادرسی دیگر نمی‌تواند آن را بشکند و بی‌اثر سازد. بنگرید به محمد محمدامین، فهرست و ثائق القاهرة، ص ۳۴۸.
- ۴- منظور شرطها و قاعده‌هایی است که بایستی رعایت شوند.

۳۵- علی المشهور نسبة الكريم بابن الحسام الحنفى حفظه الله تعالى ثبوتاً صحيحاً شرعياً

۳۶- تماماً معتبراً مرضياً و حكم<sup>۱</sup> أيد الله تعالى أحكامه و أحسن اليه بموجب ذلك<sup>۲</sup>

۳۷- حكماً شرعياً أجازته و أمضاه و قضى به و التزم بمقتضاه و أذن له فى

۳۸- تحمل الشهادة و آدائها و بسط قلمه فى أنديةها و أراجائها و أجراه مجرى

العدول

۳۹- المبرزين و الشهداء المتميزين لما اشهر من عفته و صيانه و وثوقاً لماظ [بهر]

۴۰- من ديانه و سكونا الى ما أبدته سيرته التى لهجت بشكرها الالسنه و ما

۴۱- حازه من حسن الصفة و ركونا لما اجتمع فيه من علم و معرفة و فيه أوصاف

۴۲- آخر يقصر عنها لسان الوصف و لو عدناها و عطفنا بها عطف النسق لنفذت

۴۳- و او العطف لكن نختصر أوصافه و نصفه<sup>۲</sup> مجملاً فتقول أنه حنفى حسامى

۴۴- علماً و عملاً فليتلقى ما قلده من هذا المنصب الشريف و تولاه بجزيل شكر مولاه

۴۵- على ما أولاه و ليعلم أنه منصب لا يؤهل له الأكل ذى جد كريم و مرتبة سنية

۴۶- لا يلقاها الا ذو حظ عظيم و ليؤد حق هذه النعمة فى الابتداء و الانتهاء

۴۷- و يستعمل الحق فى التحمل و الأداء و الوصايا كثيرة و ملاكها التقوى و التمسك

۴۸- بها هو الحصن الا و فى و السبب الاقوى فليجعل عليها اعتمادها و اليها

۴۹- استناده و الله تعالى موزعه شكر هذه الرتبة العلية و المنزلة السنية

۵۰- و يوفقه و آيانا لصالح العمل و يعصمنا آياه من الزيغ و الزلل و أشهد

۵۱- سيدنا الحاكم المنيب المشر اليه فيه أيد الله تعالى أحكامه على نفسه الكريمة

بما نسب اليه

۵۲- فى هذا الاسجال فى التاريخ المقدم ذكره أعلاه المكتوب بخطه الكريم أعلاه شرفه

۵۳- [الله تعالى] لى و أعلاه..... و سلم.

۱- حكم يعنى دادرسى قاضى. از آن رو به تصميم قضايى قاضى حكم مى كويند كه الزام آور (دستورى) و قطعى است و تا درست و قانونى صادر شده باشد و با موازين شرع بخواند هيچ قاضى ديگرى نمى تواند آن را بگسلد بنگريد به محمد محمدمين، فهرست و ثائق القاهرة، ص ۳۵۰.

۲- الحكم بالموجب يعنى رأىى كه درست صادر شده است و با موازين شرع مى خواند، همان، ص ۲۵۰.

۳- در اصل «و نقول و نصفه» ولى روى واژه‌ى «و نقول» لكهاى اقتاده است.